



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

حاصل مباحثی که عرض شد چند گزاره بود و نتیجه این بود که هر یک از اینها قلمرو مختص و مشترک دارند.

- قلمرویی که کاملاً مختص فقه است و در حوزه اخلاق وارد نمی‌شود احکام وضعی است؛
- و قلمرو مختص اخلاق هم صفات نفسانیه است.

در این قلمروهای مختص، فقه و اخلاق را از هم جدا می‌کنیم:

احکام وضعی چه آنها را مقدمه فقه بدانیم و چه مقدمه فقه و جزء مبادی ندانیم و جزء موضوعات فقهی بدانیم از حیثه اخلاق بیرون است. احکام وضعی چه بنا بر دیدگاهی که می‌گفت جزء موضوع فقه و قلمرو اصلی فقه است، چه بنا بر دیدگاهی که می‌گفت موضوع فقط افعال است و احکام وضعی فقط جزء مبادی فقه می‌شدند، در هر یک از آن دو دیدگاه احکام وضعی با فقه پیوند دارند و در قلمرو فقه قرار می‌گیرند منتهی یا به عنوان این‌که داخل در صلب موضوع فقه یا داخل در مبادی مسائل فقهی است در هر حال مال قلمرو فقه است و اخلاق در آنجا بحث و سخنی ندارد.

صفات نفسانیه هم کاملاً در قلمرو اخلاق است؛ اخلاق از فضیلت یا رذیلت بودن افعال بحث می‌کند در حدی هم که بیانگر فضیلت یا رذیلت است و قضاوت و داوری ارزشی می‌کند، کاملاً کار اخلاقی می‌کند و در قلمرو فقه نیست. این داوری اخلاق در صفات این است که این رذیلت است یا فضیلت است. این داوری اخلاق است که داخل در قلمرو فقه نیست، منتهی می‌تواند جزء مبادی بعضی از احکام فقهی واقع بشود. مثلاً اگر گفت که کبر روحیه ناشایستی است آنچه ما را به عنوان مقدمه واجب از کبر دور بدارد یا مثلاً روحیه تواضع یک فضیلت است و این کار اخلاق است، منتهی این حکم اخلاقی نزد فقیه به این صورت درمی‌آید که مقدمه فضیلت استحسان و حسن دارد، اگر کسی قائل به وجوب مقدمه برای امر واجب باشد حکم شرعی دارد و یا لااقل بر اساس یک حکم عقلی که در اصول داشتیم اینجا پیدا می‌شود.



بنابراین صفات نفسانیه از قلمروهای ویژه اخلاق است و وارد در قلمرو فقه نیست اما می‌تواند جزء مقدمات و مبادی احکام عقلی شرعی قرار بگیرد بنا بر بحث مقدمه آنچه رذیله است و آنچه فضیلت شد عقل می‌گوید هر چه شما را به آنجا برساند مستحسن است و اگر کسی مقدمه واجب را واجب بداند حکم شرعی هم دارد.

اقوال در وجوب مقدمه واجب

در این‌که مقدمه واجب، واجب است یا نه چهار قول در اصول است:

- مطلقاً واجب است؛
- مطلقاً واجب نیست؛
- مقدمه موصله واجب است؛
- غیر موصله واجب نیست.

بنابراین احکام وضعی در قلمرو فقه است یا مستقیماً یا جزء مبادی فقه ولی تماسی با اخلاق ندارد. صفات نفسانیه با داوری‌هایی که عقل در مورد آن می‌کند و علم اخلاق به عمل می‌آورد در قلمرو اخلاق است و می‌تواند از باب مقدمه تماسی با فقه پیدا بکند، فقه می‌گوید آنچه شمارا به آنجا می‌رساند، مستحسن است و حسن دارد منتهی نکته دقیقی را باید توجه بکنید، این‌که آیا تعبیر به مقدمه کردن صحیح است یا نه؟ چرا مقدمه واجب درست نیست؟

جواب:

استاد: تعبیری که اینجا از باب مقدمه کردیم که بعضی این تعبیر را کردند، تسامحی است. برای این‌که بحث مقدمه واجب این است که تکلیفی، امری وجود دارد که می‌گوید این راهی برای رسیدن به تکلیف شرعی. اینجا این‌طور نیست و تکلیف شرعی نداریم ممکن است ۳۷/۳۲ شرعی داشته باشیم ولی تکلیف شرعی نداریم. اینکه امری فضیلت است این یک داوری است، یا داوری شرع است یا عقل است که در بحث‌های قطعی عقل و شرع منطبق هستند و در بعضی جاهای ریز این‌ها از هم جدا می‌شوند.

گفتن این‌که تواضع فضیلت است، تواضع نیکو است، اگر بگوییم که حکم تواضع نیکو است چون داوری حسن و قبح را می‌گوید، این فضیلت و رذیلت را بنا بر نظری که ما بگوییم که خود حسن و قبح یعنی یجب آن یفعل، اگر



این گونه باشد در آن صورت این مقدمه واجب می‌شود، ولی اگر بگوییم حسن و قبح هستی‌شناسی است و باید و نباید نیست در آن صورت این ملاک حکم می‌شود. این ریزه‌کاری دقیقی دارد که به بحث‌های اخلاق هم برمی‌گردد. بنابراین اخلاق و صفات نفسانی در حوزه اخلاق قرار می‌گیرند، این داوری که این رذیلت یا فضیلت است بنا بر یک مبنی ذی‌المقدمه می‌شود، حکم عقلی که در اینجا وجود دارد و تحصیل این اخلاق مقدمه واجب می‌شود. بنا بر یک مبنی ملاک برای واجب یا مستحب بودن یک امر می‌شود. پس این داوری بنا بر یک مبنی ذی‌المقدمه می‌شود و مقدمات آن واجب می‌شود و مبنای دیگر اینکه ملاک برای حکمی می‌شود که حکم عقلی و حکم شرعی است که تفصیل مطالب در جای خود مطرح می‌شود.

قلمرو مشترک فقه و اخلاق

یک قلمرو مشترک هم داریم؛

رفتارهای آدمی، افعال مکلفین، رفتارهای اختیاری مکلفین می‌تواند هم در قلمرو فقه و هم در قلمرو اخلاق واقع بشود منتهی از دو زاویه در اخلاق داوری می‌کند که این خوب است یا بد است ولی در فقه دنبال استحقاق و عدم استحقاق عقاب است که حکمی روی این آمده یا نیامده است؟ زاویه دید فرق می‌کند. به عبارت دیگر حیثیت محمول در موضوع اثر گذار است - همانی که در فلسفه گفته شده، اگر به برهان شفا مراجعه کنید جایی که تباین و تداخل علوم را می‌گوید یکی از اشکال آن این است که می‌گوید که موضوع برخی از علوم مشترک است منتهی تفاوت آن‌ها در حیثیات محمول است اینجا هم همین‌طور است موضوع آن است مثل کلمه که در صرف با یک لحاظ مطرح و در نحو با لحاظ دیگر مطرح می‌شود، این همان حیثیت محمول است که موضوع را متفاوت می‌کند.

در این صورت کاملاً حق داریم که همه رفتارهای اختیاری مکلف را چه در قالب افعال اخلاقی یا افعال تربیتی با تمایزی که ذکر خواهد شد همه این‌ها می‌تواند در معرض داوری فقهی قرار بگیرد، یعنی فقه این حق را دارد که بگوید که این عمل اخلاقی که در اخلاق مطرح کردید من از دید خودم می‌گویم که واجب است یا مستحب است یا احکام دیگر و نمی‌توان جلوی فقه را در اینجا گرفت و با این دید می‌توان فقه را گسترش داد.



جمع‌بندی بحث

به لحاظ موضوع و قلمرو و به لحاظ محمول، فقه و اخلاق را باهم مقایسه کردیم و نوع قضایا و موضوعات و محمولات آن را تا اندازه‌ای مشخص کردیم، قلمروهای مشترک و مختص جدا شد در جاهایی که قلمروهایی مختص دارند در حوزه صفات نفسانی اخلاق می‌تواند به فقه جهت بدهد و تأثیر بگذارد. در ابعاد دیگر هم فقه و اخلاق جای مقایسه دارند که کاری نداریم.

فقه و اخلاق به لحاظ منابع چه نسبتی باهم دارند؟ منابع چهارگانه‌ای که در فقه است آیا همان در اخلاق است یا متفاوت است؟

سؤال‌هایی که پاسخ داده شده است این است که فقه و اخلاق به لحاظ قلمرو به موضوع و محمول چه نسبتی دارند؟ به لحاظ منابع و به دنبال آن روش تحقیق چه فرقی دارند و آیا از این جهت ارتباطی دارند؟

نقش و تأثیر عقل در فقه و اخلاق

از جمله نکات، بحث نقش تأثیر عقل در فقه و اخلاق است در اخلاق عقل بیشتر میدان‌داری می‌کند و پیشتر است برخلاف فقه که حالت تعبدی در آن قوی‌تر است؛

نکته دیگر این‌که روش‌شناسی اجتهاد امروز ما یا استنباط از متن و استناد به متون آیات و روایات، باز می‌تواند تفاوت‌هایی جزئی داشته باشد یکی این است که آیا خبر واحد را می‌توانیم در قید احکام بحث کنیم، می‌توانیم بگوییم خوب است یا بد است؟ می‌توان به خبر واحد اعتماد کرد، سیره عقلا اینجا کاربرد دارد یا نه؟ پس تفاوت‌هایی در حجج وجود دارد؛ بنابراین در میزان اعتماد به عقل و میدان‌داری عقل در شیوه تحقیق در فقه و اخلاق تفاوت‌هایی وجود دارد در اعتبار حججی که در فقه گفته شده در اخلاق مثل خبر واحد یا سیره و امثال این‌ها تمایزهایی وجود دارد، در باب اصول عملیه و این‌که آیا اصول عملیه کاربردی در اخلاق دارد یا ندارد جای تأملات جدی است، علی‌الاصول خیلی جایی ندارد گرچه مواردی هم دارد ولی اصول عملیه در فقه و اخلاق خیلی فرق دارد در اهداف فقه و اخلاق هم جای سخن وجود دارد که آیا اهداف آن‌ها بر هم منطبق است یا منطبق نیست؟ این هم جای بحث دارد و جای تأملات جدی وجود دارد که در اهداف چه نسبتی باهم دارند و از سؤالات کلیدی مهم این است که آیا اخلاق می‌تواند به فقه هدف بدهد و چه اندازه از روح اخلاق باید بر فقه حاکم باشد، این از

بحث‌هایی است که مطرح هست و پاره‌ای از سؤالات دیگر که در حوزه اهداف و سنجش اهداف این دو دانش مطرح هست این هم جای سؤالی است در محور موضوع و محمول صحبت کردیم محور روش محور منابع و محور اهداف یا در محور مبادی، پیش‌فرض‌ها و مبادی در علم جای سخن هست که آیا کاملاً بر هم منطبق هست یا خیر؟ در عمده محورها که گفته شد عموم و خصوص من وجه است.

اخلاق دینی و غیردینی

یکی از مباحث دیگر اخلاق دینی و غیردینی است که اخلاق پیش و پسینی داریم، اخلاق پیشینی قبل از طرح منابع اینجا مطرح می‌شود، همان مستقلات عقلیه و دین هم فقط باید آن را تأیید بکند و نمی‌تواند عوض بکند فقط باید مقایسه کند و نمی‌تواند رد کند و اخلاق پسینی داریم که دین در او تأثیر می‌گذارد.

سؤال دیگر مرز اخلاق دینی و غیردینی چیست؟ غربی‌ها هم در باب اینکه اخلاق چه نسبتی با دین دارد حرفه‌ای زیادی زده‌اند بعضی می‌گویند اخلاق در نظام دینی معنی ندارد و نظام دینی اخلاق را در خود هضم می‌کند بعضی می‌گویند اخلاق در پرتو دین معنی دار می‌شود. دیدگاه‌های مختلفی در نسبت میان اخلاق و دین وجود دارد و اینکه اخلاق به‌طور کامل پیشینی است یا پسینی است یا حالت تلفیقی دارد و نکته نظر درست حالت ترکیبی است در اخلاق یک سلسله قواعد و اصولی داریم که فرا دینی است و دین در برابر آن فقط تأیید می‌کند ولی در جاهایی هم دخالت می‌کند و کم‌وزیاد می‌کند این هم در جای خود باید توجه شود فقط در مقایسه اخلاق و فقه در هفت هشت محور روی دو محور اصلی که می‌توانست قلمروهای این‌ها را مشخص بکند و در آینده کار ما تأثیرگذار است، اینجا مطرح کردیم.

در نتیجه خیلی از رفتارهایی که در اخلاق مطرح است چه به عنوان اخلاق یا به عنوان تعلیم و تربیت این‌ها با یک زاویه دید می‌تواند بیاید و فقه به آن پردازد. بزنگاه اصلی این است که نباید از این ترسید که چیزی در فقه مطرح می‌کنیم درحالی‌که یک بحث اخلاقی است تمام آدابی که در قضا و معاملات می‌آید می‌تواند اخلاقی باشد و در فقه هم مطرح شود. در ادامه بحث سنجش قلمرو و دامنه و موضوع و حیثیت موضوع در اخلاق نکته‌ای که اینجا باید اضافه بکنم و از نکات مهمی برای کار ما است این نکته است که وقتی فقه به رفتارهایی می‌پردازد گاهی به لحاظ اخلاقی هم یک داوری روشنی در باب آن داریم.

نکته تکمیلی: حقیقت حسن و قبح

نکته تکمیلی بحث این است که تا اینجا یک نتیجه گرفتیم که رفتارهای اختیاری افراد مکلف که در اخلاق از یک زاویه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد هنگامی که این قیود در آن جمع باشد یعنی رفتار اختیاری مکلف باشد، می‌تواند در فقه هم مورد تأمل قرار بگیرد منتهی از زاویه دید و حیثیت متفاوت، استحقاق و عدم استحقاق عقاب و اتصاف آن به یکی از احکام پنج‌گانه.

نکته تکمیلی این است که در اخلاق که بحث حسن و قبح می‌شود به نحوی می‌توانیم احکام خمسسه را پیدا بکنیم، ولی کار به استحقاق و عدم استحقاق ندارد. در واقع افعال به لحاظ حسن و قبح گاهی حسن الزامی دارد و گاهی قبح الزامی دارد و گاهی حسن ترجیحی و گاهی قبح ترجیحی دارد و گاهی هم حالت تساوی نسبت به حسن و قبح دارد عین مدلی که در احکام خمسسه وجود دارد در اخلاق هم مطرح است که علمای اخلاق کمتر این مدل را به کار گرفته‌اند نه اینکه بی‌توجه باشند ولی اینکه شاخص بگیرند و هر جایی در باب آن صحبت بکنند، این کار را نکرده‌اند. مثلاً گاهی یک رفتار اخلاقی در یک‌درجه‌ای حسن الزامی دارند و یک‌درجه‌ای از آن حسن ترجیحی است و در یک‌درجه‌ای حالت تساوی دارد؛ مثلاً تواضع در یک حدود آن الزامی است آن نوع تواضعی که اگر نباشد جای آن کبر هست ولی در جاهایی حالت ترجیحی دارد و مراتبی دارد که گاهی حالت ۲۵/۴۷ پیدا کند یعنی همان داوری عقلانی که - بحث عقاب و ثواب مولوی نیست ممکن است کسی اعتقاد به دین نداشته باشد ولی نظام اخلاقی برای او هم معنا دارد برای اینکه می‌گوید عقل من نیکویی این را می‌پسندد حتی اگر نیکویی را به معنایی بگیریم که اصول فقه گرفته که می‌گفت نیکویی حسن و قبح از آراء عند محمول العقلا است و مفهوم حسن و قبح چیزی است که عقلا بر فعل آن مدح یا مذمت می‌کنند و به همان مدح و ذم عقلایی برمی‌گرداند و حقیقت حسن و قبح همان مدح و ذم عقلایی است چه آن را بگیریم و چه دیدگاه‌هایی که این را یک نوع معقول ثانی می‌گیرد یعنی پایگاه‌های واقعی برای حسن و قبح در افعال و صفات قائل است چون دیدگاه خیلی متنوع است.

در فلسفه اخلاق بحث شده که حقیقت حسن و قبح چیست؟ کما اینکه هم در اصول حقیقت وجوب و حرمت هم بحث شده که چیست؟ در مقایسه فقه و اخلاق یکی از مباحث تحلیل محموله‌ای فقهی و محموله‌ای اخلاقی و مقایسه این دو است این هم یکی از مباحثی است که باید راجع به آن بحث کرد محموله‌ای فقهی در اصول را تحلیل بکنیم و محموله‌ای اخلاقی را در فلسفه اخلاق تحلیل کنیم و قابل مقایسه هم هست.



جمع بندی

حسن و قبح را چه به معنای محمول ثانی فلسفی بگیریم که منشأ و اقتضای واقعی دارد چه به معنای مدح و ذم عقلا بگیریم، مارکی است که به این می چسبد، هرکدام را بگیریم در هر حال مدل پنج ضلعی در آنجا هم متصور است یعنی همان مدلی که در فقه بود در اخلاق هم متصور است و سر نخ را عرض بکنم که اگر کسی یک بار کتاب اخلاق را بنویسد و همین ملاک را دست بگیرد آن وقت خیلی حرفه‌ای تازه پیدا می شود و مباحث بسط پیدا می کند و روشنی بیشتری بر زوایای مختلف این رفتارها و صفات اخلاقی افکنده می شود. اگر با نگاه پنج ضلعی نگاه بکنیم. علم اخلاق تکاملی به آن شکل پیدا نکرده برخلاف فقه که فوق العاده تکامل پیدا کرده است؛ مثلاً اگر جامع السعاده و اخلاق ناصری طهارة الاعراق مسوی... ۲۹/۱۲ با کتب اخلاقی که در یونان بوده مقایسه بکنید برخلاف فلسفه تحولات عظیمی در تمدن اسلامی رخ داده و برخلاف فقه حرفه‌ای جدید زیادی داریم و نمی شود فقه را با حقوق قبل اسلام مقایسه کرد، می شود مقایسه کرد ولی نوآوری فراوان داریم اما متأسفانه در اخلاق کارهای جدی نکردیم فقط یک مقدار آقای مصباح و اگر کمی جلوتر برویم غزالی در اخلاق نوآوری دارد در تفکر اخلاقی ما غزالی تک است که راه او چندان استمرار پیدا نکرده است غزالی یک نوع تحلیل‌های روان‌شناختی و دقت‌های خیلی جالبی در اخلاق دارد که در جاهای دیگر نیست و تاندازه‌ای نوآوری داشته در دوره‌های متأخر هم آقای مصباح کارهایی کرده‌اند تحول دانش اخلاق در تفکر و اندیشه دینی و اسلامی اعم از شیعی و غیر شیعی تحول چشمگیری نیست در حالی که در پرتو روایات خیلی می توانستند تحول ایجاد بکنند و در پرتو ارتباط با فقه می توانست الگو گیری بکند و تحول پیدا بکند...

ملاک‌های رشد یا عدم رشد در علوم اسلامی

۱- نسبت اخلاق و دین

یکی از ملاک‌های رشد یا عدم رشد در علوم اسلامی این است که نسبت اخلاق و دین چیست؟ پاسخ صحیح حالت تلفیقی است چراکه گروهی از رفتارها فرا دینی است و همه او را تأکید می کنند ولی جاهایی هم داریم که دین دخالت کرده و اخلاقی را کم‌وزیاد می کند.



ما اینجا چند محور که در قلمرو اخلاق در رابطه آن با فقه مطرح بود را بحث کردیم، نکته‌ای که گرفتیم این‌که خیلی از رفتارهای اخلاقی یا تربیتی با نگاهی خاص می‌تواند موضوع فقه هم بشود. «استحقاق و عدم استحقاق عقاب».

نباید چیزی را در فقه مطرح کرد با بیان این‌که این یک فعل اخلاقی است تمام آدابی که در قضا، معاملات و ... می‌تواند اخلاقی باشد و در فقه هم مطرح باشد و از نکات دیگر مهم در بحث قلمرو و دایره و حیثیت موضوع در فقه و اخلاق این‌که فقه وقتی به رفتارهایی می‌پردازد گاهی هست که این رفتارها به لحاظ اخلاقی هم یک داوری روشنی در مورد او داریم.

در اخلاق که بحث حسن و قبح می‌شود، به نحوی می‌توان احکام خمس را پیدا کرد. افعال به لحاظ حسن و قبح گاهی حسن الزامی، حسن ترجیحی، قبح الزامی، قبح ترجیحی و گاهی هم حالت تساوی حالت حسن و قبح دارند. درست ماند مدلی که برای احکام خمس داریم در اخلاق هم مطرح است که البته علمای اخلاق کمتر این مدل را به کار گرفته‌اند.

مثلاً تواضع در موردی الزامی است، تواضع درجایی که اگر نباشد بلکه جایگزین آن می‌شود ولی درجایی می‌آید که می‌تواند حالت ضد پیدا کند.

به هر مبنای حسن و قبح که آن را مدح و ذم گرفته یا دیگرانی که پایگاه واضعی بدلی آن قوی کرده‌اند. در فلسفه اخلاق بحث می‌شود که حقیقت حسن و قبح چیست؟

تحلیل محمول‌های فقهی و اخلاقی و مقایسه این دو است هم یکی از مباحثی است که باید بحث شود. محمول‌های فقهی در اصول تحلیل شده و محمول‌های اخلاقی هم در فلسفه اخلاق بررسی شده و قابل مقایسه هست. به هر حال حسن و قبح بر هر مبنایی باشد همان مدل ۵ ضلعی در احکام در اخلاق هم می‌آید اگر کسی این مدل فقهی را در اخلاق پیاده کند، بحث‌های بسیاری طرح شده و جای کار پیدا می‌کند.

علم اخلاق ما بسیار تکامل نیافته، برخلاف فقه که فوق‌العاده تکامل یافته، نوع آوری در اخلاق را تنها به یک اعتباری می‌توان در غزالی دید، ایشان یک نوع تحلیل‌های روان‌شناختی دارد که در کتاب دیگری نیست. در دوران معاصر هم ... کارهایی کرده‌اند.



تحول در اخلاق تحول چشم‌گیری نیست، درحالی‌که در پرتو روایات خیلی کارهای بزرگی می‌توانست انجام بگیرد و در پرتو ارتباط با فقه هم خیلی می‌توانست الگو‌گیری کرده تحول یابد.....

۲- متدولوژی پردازی برای علم

یکی از ملاک‌های رشد و عدم رشد در علوم اسلامی این است که برای یک علمی متدولوژی پردازی شده یا نه؟ علمی که سراغ متدولوژی پردازی رفتند، رشد کردند؛ تحول و پیشرفت علم یک دفعه ای نیست و باید متدولوژی داشته باشد و همزمان با خود علم در یک دادوستد و تعامل روی متدولوژی و روش تحقیق آن کار بشود آن وقت نمی‌تواند پیشرفت پیدا بکند.

دلیل رشد فقه ما این است که اصول داشته است و به این متدولوژی پرداخته‌اند و یکی از دلایل آن این است ولی تاریخ رشد نکرده است برای اینکه کسی نبود که برای تاریخ متدولوژی بکند و اخلاق همین‌طور است. پرداختن به متدولوژی و غنای مفعولی می‌تواند علم را متحول بکند.

برخوردی که علوم انسانی و اجتماعی با معارف دینی پیدا کرده در دو دهه اخیر در یک تلاطم چیزهای جدیدی هستیم که در مواجهه علوم اجتماعی و انسانی و با معارف دینی پیدا کرده در این مواجهه و برخورد نقصی که داریم این است که متدولوژی نداریم یا متدولوژی موجود را نمی‌توانند اعمال بکنند. یکی از دوستان مقاله‌ای راجع به نقش خانواده در تربیت نوشته بود و چند سؤال داشت و من گفتم هر یک از سؤال‌ها را با مراجعه به این قاعده اصولی می‌شود جواب داد و تعجب کرد که علم اصول ما چطور می‌تواند این‌قدر پاسخ‌گو باشد- همین‌طور است متدولوژی که الان داریم خیلی با این فضاها ربط ندادیم و از طرف دیگر نیاز به متدولوژی پردازی‌های جدید داریم که انجام نشده است و لذا آنچه در دو دهه اخیر در حوزه در این زمینه اتفاق افتاده و کارهای خوبی انجام شده ولی به دلیل نبود اوج حوزوی... ۳۴/۲۹ نمی‌تواند ارتباط درستی با معارف دینی پیدا بکند این یکی از آسیب‌شناسی‌هایی علوم انسانی در حوزه است من مدافع آمدن آن‌ها هستم منتهی به نظرم دچار آسیب‌هایی هستیم یکی از آسیب‌ها این است که مرحوم شهید صدر وقتی به اقتصاد می‌پردازد متدولوژی دارد و متدولوژی ایشان می‌گوید خیلی روی اقتصاد اسلامی کار شده ولی من ندیدم بسیار نادر کسی می‌گوید که روش شهید صدر در نظام‌پردازی چیست. در تعلیم و تربیت و بخشهای دیگر هم این‌طور است.



ما می‌توانیم از غنای اصول الگو بگیریم و اخلاق را غنی‌تر بکنیم یا به شاخه‌های تاریخ غنا ببخشیم یا حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی را اگر بخواهیم نظریه‌پردازی بکنیم از اصول خیلی می‌توانیم بهره‌گیری کنیم یکی از آن‌ها همین ۵ ضلعی در احکام است که در اصول و فقه همچنین در اخلاق خیلی از آن بحث شده است.

در باب افعال اختیاری هم اخلاق و هم فقه داوری می‌کند، از دو منبع با دو محمول، منتهی در جاهایی که عقل دریافتی از حسن و قبح ترجیحی دارد با فقه بیشتر ارتباط دارد، مثلاً آدابی که در قضا می‌آید عقل می‌فهمد که خوب است و شرع هم تأیید می‌کند، البته بین عقل و داوری شرع عموم و خصوص من وجه است. گاهی یکی هستند و گاهی در جزئیات از هم جدا می‌شوند بخشی از فقه در اینجاها انطباق بر اخلاق دارد و بخش زیادی از فقه در جاهایی است که داوری‌های عقلانی ما چیزی خاصی نمی‌گوید و عقل چیزی نمی‌فهمد. با تأکید بر نکته قبل که افعال اختیاری قلمرو مشترک فقه و اخلاق است که این‌ها از دو زاویه به آن می‌پردازند باید به این نکته هم توجه بکنیم که محمولات اخلاقی با محمولات فقهی حالت تشابهی دارند و با مقداری کم‌وزیاد با هم مرتبط می‌شوند ولی در اینجا دامنه وسیعی از افعال داریم که از اخلاق و عقل عادی بشر که سؤال بکنیم می‌گوید می‌خواهی انجام بده یا انجام نده و حسن و قبح خاصی برای آن ذکر نمی‌کند ولی نظام حقوقی و فقهی آنجا خیلی حرف دارد این تفاوتی است که فقه و اخلاق از این حیث پیدا می‌کنند؛ و ما دامنه وسیعی از جولان فقه و نظام حقوقی دین می‌بینیم و در آنجا هم ... ۳۸/۳۰ به هم مرتبط هستند.

۳- تعارض اخلاق و دین

بحث دیگر، بحث تعارض اخلاق و دین است، مثل تعارض علم و دین و فلسفه و دین بحث سابقه‌داری است که تعارض معرفت بشری با معرفت وحیانی است. منتهی دوره‌های پیشین معرفت بشری مثل فلسفه و عرفان و تضاد آنها با دین خیلی مطرح بوده است و معمول حکما و عرفا به این پرداختند. تعارض تجارب عرفانی و دین و عقل و دین یا تعارض علم و دین خیلی امروزه مطرح است و یکی هم تعارض اخلاق و دین است یعنی دریافت‌هایی که عقل ما به طبع خود از حسن و قبح با فقه و معرفت‌های وحیانی دارد. این هم از مقوله‌های مهمی است که نظام و قاعده دارد و باید روی قواعد کارکرد.

بحث عقل و دین، تجربه عرفانی و دین، مباحث اخلاق و دین، علم و دین چه علوم تجربی چه انسانی چند شاخه بوده که بعضی قدیمی است و بعضی جدید مطرح شده است اگر معارف بشری را دسته‌بندی بکنید هر کدام از



این‌ها می‌تواند با دین نسبتی برقرار بکند گاهی نسبت آن‌ها نسبت سکوت است که به نحوی همدیگر را تکمیل می‌کنند، گاهی تأیید است، گاهی تضاد و تعارض است. این نسبی است که بین معرفت‌های وحیانی و دینی با یکی از چهار پنج شاخه معرفت‌های بشری پیدا می‌شود؛ گاهی در منطقه الفراق همدیگر را تکمیل می‌کنند و گاهی همدیگر را تأیید می‌کنند گاهی هم یکدیگر را نقض می‌کنند همه این‌ها قاعده دارد و در اصول شیخ انصاری در اوایل رسائل که اخباریات را مطرح می‌کند بحث عقل و دین آنجا مطرح شده که فهم عقل و فهم دینی چه نسبتی دارند بحث اخلاق و دین هم از بحث‌های مهم است که گاهی فهم الزامی یا حسن و قبح الزامی با چیزی که در فقه گفته منطبق نیست و اینجا هم همین‌طور. در بحث‌های روشن‌فکری جدید هم خیلی مطرح می‌شود می‌گوید عدالت خوب است و عدالت را در یک چیزی می‌بیند ولی طبق قواعد فقهی باهم جور در نمی‌آیند یا بحث دخالت مصلحت در فقه عناوینی مثل عدالت، انصاف در فقه باید مورد توجه قرار بگیرد و همه این قاعده دارد و کم کار شده است.

سؤال:

جواب: عقل است و مقدار دخالت فقه باید بحث شود.

عقل و فهم بشری یک چیزهایی را خوب و بد می‌فهمد و اخلاق منهای دین، با آنچه در دین می‌آید چه نسبتی دارد، یکی از آن سه نسبت می‌شود.

سؤال:

جواب: اگر مستقلات عقلیه داشته باشیم، در حوزه مستقلات عقلیه عقل باید تأیید کند چون تابع مصالح و مفاسد است و هر جا مصالح و مفاسد قطعیه باشد، ظاهر دینی هم داشته باشد، باید توجیه کرد. مستقل شدن به لحاظ مصادیقی کار دشواری است.

بحث ما قلمرو فقه و اخلاق و موضوع و محمول آن بود و اینکه چه نقاط مشترکی دارند و کجاها جدا می‌شود و نتیجه‌ای که گرفتیم فقه با شاغل و تجویزات خود می‌تواند در مورد افعال اختیاری مکلف حرف بزند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.